

رحمانی پس ازان باید که این جمیع برافرازند و دوستان شاید که این بار موقده برآورد
 حضرت شیخ روحی له الفداء در اینجیل خطاب بگواری من سهر مایه که شامل از ضیاء اگر فاسد
 بچیز نیکین شود باری مقصود این است ماکه بنده ان استانیم باید بوصایا و نصایح
 جمال مبارک قیام نمایم و نماند شکبار بر جهان و جانیان شاکر کنیم راه تقدس
 پویم و در اندیشه گویم و سبیل طهارت کبری پویم بگفتار و کردار و زقار است
 موجب پروردگار شویم و سبب نماند و ذکر هر چه شایسته کلمات کنون از بر زبان
 و وصایای حضرت بچون عمل نمایم و زقار و کرداری نمایم که سزاوار است ایشان
 مقدس است و شایان عبودیت در گاه احدیت من چون نظر خویش کنم شرمسار
 کردم و از خجلت عرق بچین آرم زیرا با آنچه شایسته و سزاوار است قیام نمودم
 و تا بحال موفق نگشته ام بلکه انشاء الله شاموید و موفق گردید و تقدیس و تنزیه
 بدایت و تقوی اخلق یابید تا هر فریضه بخت برین اشام نماید و هر نیم
 آثار خلق عظیم مشاهده کند و جمیع ملل شهادت دهند که بهایان مصباح آفاقند
 و آیات طلوع و اشراق بهایر الصفت شناسند تا با هم در خلق بی چون
 بحکم یعنی چون شخصی اینم در گفتار است توحید و در زقار جوهر خردید و در کردار
 ضیفت تقدیس فریاد برآید که این بهایست اگر چنین شویم زودتر
 حسین بن ابی طالب و الایمان علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب

انصرح بکتابه بری علی التراب • کشف اللمعات ارباب الارباب • ان تجعل الاجاب
 صحاح الهمی • و معانج الواب السها • المعانج علی وجوه الوری • صریح ارباب
 صیحات التیسر • الموج علی میاکل التوسید • حتی یعموا من نور الهمی • و یشر و ارباب
 القودی • و برنوا الایات المجره العساکری • مشد القدا • و مختصر بر حاک من شاک
 و انک لعلی کل شیء قدير • اسی ارباب الهمی • شرکت خیر یاز اسیات
 البریاست • زبر امری انیام • و کافل احس خراب • و مجرای و مساکین انام
 و سب تعلیم اطفال • و تبلیغ امر حضرت برین • باید این شرکت خیر بر آفتاب
 اسیات بدید • تا نفوس اسیاتین تعیین گردند • و در اطراف تبلیغ هر دو ارباب
 ترسیل آیات نمایند • و نشر نجات کنند • و تلاوت کلمات فرمایند • شرکت
 معاونت شرکت خیر نمایند • در هیچ برانند • تا بدین اکتی شامل گردند • و هر دو امر
 کامل شود • سب عزت ایدیه آن نفوس گردد • با اجاب انهم علیکم بعدا
 الامر البزور • و اخط الموفور • و السی الشکور • و سوف ترون ان کل مینه خیر است
 مؤیده بخود من اللہ الاعلی • اعدت منصوره بخوشن من الملکوت الاعلی • ان
 انی ان عبد الباری • جناب امامزاده حسین نامه شاکسته • و ذکر ان ارباب

انی ان عبد الباری • جناب امامزاده حسین نامه شاکسته • و ذکر ان ارباب

و حاتم بود که آنکه در محراب عجمان و متناهی حق الصفات شرح بود
 و مشعل بن ابراهیم الموصی و کتاب کون بالآیات بود که در محفوظات امکان و
 رفیق مشیر که او این کلمات تقدیس و حروف تملیل و کسر و نحو اظنه و بر عهد
 آیت و سجده قائم و هدایت خلق مشغول و بیخبات قدس الوف بود که
 المانیوس و ایام و اخبار همراه با آشنا و سکا و دوست از دل جان
 آیت شرم با بیان آیت صفت روحانیان آیت کربلایان و
 آیت روح المعنی در حد امکان آنکه در این دور و در حیات و اولاد
 و کور الفت است و وفا قرین انوار است و در مظهر اسرار و در مجلی بطور است
 در و کاس فریادها کافور و طلوع شمس صفت است و عصر نور احدیت در شرف
 و مستند و بجا امکان شناسا اخبار بارند و اعداد در شمار اجناس مقصد این است
 که افاضی الحی بالبدن خواه را حیر خواه دانند و اهل شقایق را اهل وفاق شمرند
 بعد از فریب نیستند و دور را نزدیک شمرند و بعضی بیخمن نوعی رفتار کنند
 که سزاوار و در سستان است بیخفا کاران چنان سالک نمایند که لایق بار
 خوش قرار نظر بدو و تصور و عداوت و ظلم و ستم بعدا کنند بلکه این نظر
 نظر فایده که جمال مبارک بشر اعباد تملیل کبر فرموده و خلق را مسبق رحمت بیجا
 نموده و کل را بخت و الفت و بجا کل و قدر را کی و وفا و میرالی بموم نوا

انسانی امر فرموده و مقصدی مقیده است پس باید نظر را پاک نمود و بحدود و حدود
 خلق نظر داشت خلق را خواه مطیع و خواه عاصی عبادی شمرد و بشر را خواه انسانی
 فاسق مخلوقی دانست و باین نظر باکل رفتار و معامله نمود ای ایران الهی
 بحال نشاط و انبساط عالم انسانی را خدمت نمایند و شروع بشر محبت نمایند نظر
 بحدودی که به موسوع بیودی شود زیرا حدود و نیود در امور کالات انسانی است
 غلامی کرد و از ادای سبب نمود بویست الهی شود آن سکون نیاید و در قیود قرار
 بگردد و می نیاید مانند دیار جوش گردید و بیانه نیشک بگریست
 بجزوش آید منت و سکون و قرار و سکوت شان ایوان است تا اجازت و از
 خصایص آن است ز طبع کوشش ملا اعلی عنقریب این بساط حیات منطوی شود
 و این لذت و نعمت هستی گردد از برای هموس این حاصل شود و هر مقصد و ارزو
 باطل گردد پس جهان بخداست باید حرکتی نمود و همی کرد و بیانی بنیاد نهادن
 قرون اعضاء و قوز بارگان سازد و احباب او مار حبیب اندام نشود ابدی با
 و سرمدی با سلطنت جان و بعد از در دو جهان ثابت و برقرار گردد این است
 و صفت مجذبات الهیه و اینست نصیحت این مرغ هر شکسته و بال دروغ

هو القدر

ای ایران حمانی من در این آیام خیزی پر دراج و در جهان تا نشان رسید که در



باران بجزی از کسین و شراره در دستند اول از دون مجرا سر سر سر سر سر سر سر
 دارد که در ایام معلوم در فصل عقد عین نماید و صورت کند و آنچه در کتاب انوار نوردها
 متکلف در کتاب جویند اگر سر و طرد و عمود و لایه بیام کرد و این انیس فی التیفة
 استان این ضیق است و آنست مویست حضرت اخذت و در کتاب
 اول شرار و بخت و الفی نام من اعضا ای ان است است که از سگای هزار
 کند و بجاکی حضرت بر روزگار آشکار کند زیرا الامواج کج و غیر است
 بزم کما فی الفی و اشک منس در خان یکت بوشاند و کلهای یک کلهای
 و اگر وقت حال و بجاکی بیدان در میان نیاید کون شرح بر بیان کرد
 آن در کون سیر است بان سیر است و در کتاب انوار نوردها
 و سر و ایالی که در کون سیر است و فصل اعضا ای ان است است که در دست
 انوار نظامی سیر است و در کتاب انوار نوردها و انوار نظامی سیر است
 اواره و محافظه و عیانت بر کون سیر است و در کتاب انوار نوردها
 اطاعت و انقیاد باشد و کمال حس و در و انوار نوردها و انوار
 در عین و در کون سیر است و در کتاب انوار نوردها و در کتاب
 خلوص و قار و کون و اوار است در کون سیر است و در کتاب انوار نوردها
 کلام و در کون سیر است و در کتاب انوار نوردها و در کتاب انوار نوردها

نه اسرار در این دنیا از اسرار و عمارت در رای مجرب سازند و محتاط گردند و صفت
 مستوفی باشد قبول اعضای محترمه باید نهایت از ادب بیان رای خویش نمایند و ابد
 نماید که نفسی زریف رای دیگری نماید بلکه کمال بلایت بیان صفت کرد
 چون اختلاف آراء حاصل شود رجوع اکثریت آراء کنند و کمال اکثریت را مطیع و مطاع
 گردند و دیگر جایزند که نفسی از اعضا محترمه برقرار اخبر چه در خارج و چه در داخل
 نماید و یا بخت گیرد و لو مخالف صواب باشد زیرا این نکته کبری سبب شود که
 هیچ فراری استغرار نیاید با جمعی هر کاری که بگفت و بگفتند و خواص نیست
 شود میجوئیس انوار است و اگر ادلی اعتباری حاصل شود میجوئیس ظلمات نور
 ظلمات است تضاد افکار و تفاوت آراء در این نور است ظهور شعاع
 صفت است باید هیچک از اعضا شک در مقاومت دیگری شود بلکه برکت
 قول دیگر را با وجود مخالف بودن آراء رای خویش در کمال ادب بملفوظیت گوش
 دهد و غباری قلبش نشیند چون چنین کرد این چنین سخن صفت و انوار
 سبب برودت و کدورت عالم شیطان و همچنین انجمن در معانی باید قطعیت
 امور سیاسی که رایج حکومت محلی است تعرض ننماید حتی از امور سیاسی هم
 ترزند مذاکرات تمامها مخصوص در امور روحانی که تعلق آراء در وقت نفوس
 و تعلیم اطفال و اعاشه فقرا و امانت ضعفا همه فرق عالم و در حال کمال عمر و

بجاناسه و اقدس نماز است با شد در حضور اجراء این شرط چون نمائند
 باید روح القدس در آن مجمع در استنوحات رحمانه گردد و خود را بفرمان
 کند که هر روز قنوتی جدید حاصل شود **الحمد لله** **هو لا اله الا هو**
مستجاب و استغفار و استغفار و استغفار و استغفار و استغفار و استغفار و استغفار
 الى السبح النور و هو الى صراطك استغفر **رب اجعلهم من الفضل والاحسان**
 في عالم الانسان **ببئنا من قوم جاهلون** و استغفر من جرم نور الهدى
 و اجعلهم ايات رحمتك لهم و خلقك و ايات رحمتك و ايات رحمتك و ايات رحمتك
 في جميع اشوان **انك انت الكريم السميع العليم**

سوره الأخرى

بالنعمة التي هي معطره **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**
العرفان **ابدي** **مفرد** **الانسان** **والله اعلم** **بما نزلنا من آيات**



الاول وفاقت حدوهم ودفعت عيونهم وعلت فراسهم وسالت غيرهم
 شوقا وتوقالا فبيننا وبينكم هذه المائدة النازلة من سما فضل بكم الرحمن
 الرحمن واربع النصارى وشعرها الوفاة تسبيل اساقفة اجنة اهتزت رياض قلوبهم
 بغير سحاب برد الشدة اشرفت وجوههم بوجوه ذنوبهم ولبني شوقى السهم وسوقى لهم
 وولسى بهم وصرحى وبني ابليس وسقى وبياسى بذكرهم فقول عليكم سائر الله وسلاسه
 وتحت وشاره لى وجوهكم نور وضيائه لى قلوبكم روح ووفائه لى صدوركم
 قد وشفاه الاما والى الزمن رقبه السسك كره وشانه بما ايدكم اعينته بكم
 الله الاعلى والاسمى بيش الفايح من الزور والالواح لى لى من هذه الموصيه لى
 شرى لكم من هذه المنحة الكبرى التى هى فضل الطامخ ونور الله اللامخ جعلكم الله
 شاعل ذكره ومواقع اسرارته ومطالع الامارات عيب عين لم تشاهد النوار سائر
 قرنت بشايد اياته الكبرى يوم ظهوره وسنانه وسنت اذان لم تسمع ندائه ولم تسمع
 ليد خطابه وخرقت السن لم تطلق بذكره وشانه وخسرنا فذمة لم يكن لى
 فضيب من حبه ودلائره وحابت نفس لم تسلك فى سبيل رضائه ولم تزد من سبيل
 عرفانه واهانه الوفاة خاطبى الضعفاء انه اذا وجدتم الضعفاء اشتدت والبالغا
 امتدت والارض ارتجفت والخيال ارتعدت وزوال الشدايد اعطت
 وجره سلايا زابت وارياح الرزايا اجت واطوفان الانسحان اعطت الى مكان

على انفسهم في سبيل الله اعلم ان اياكم باعيا والرحمن الرحيم انما هو منكم الصريح الذي استند
 اصح من انما افشان والرفق في ايامكم الصريح والعدل عند ما يلاطم بحر البلا وال
 مقام امر من علم اهل الطغيان ولا تحسبوا هم مفارزون العذاب ولا تحسبوا باسمهم ومنهم
 وقد مضت عليهم الساعات وقص عليهم الكتاب جذا ما ينالك من يوم من الاحزاب
 ولقد كانوا القرون الاولى شدة فوجوه من هؤلاء عظم الاما والوفى جذا انما لو انكم
 اعلم انهم من بران الشواربي من السباع ونحوها جوارح السباع لا يتايدوا
 من بوج الله سيكتف السباع بان ان الله عن عبد الارض ويطع هذا السباع
 اتفاق القبراء واعلموا معالم التوحيد ونحقق اعلام ربكم المجدد على الصريح المستند
 وتيززل من ان السبات وينشق حجاب الظلمات ويطلق صبح السبات
 ويشرق انوار الآيات يكلوت الارض والسموات في نزول اعلام الاحزاب
 منكونه وراياتهم معكوتة والوجه مسونة مسونة والاسيرين فقتله غانزوة
 والصاب فاقه خامسة البيوت فاليه خاوية في يوم الحجوم واسبغوا الله
 ما وبت في الهامة في العرسة ان في قوم نوح وسواهم في قوم لوط ومود والحقا
 الحجر البور ويا بعد سبها وجائزة ليطحا في قيامه في المي والاسرة الزوا
 والموتسكات في القرون اللواتي العيرة لا اول النبي في ذوى البصيرة الكاشفة
 في انهم الامير بعوانح الازاد قد اثبتت كوكبهم واندمت كوكبهم في انهم

و هم نفسش گام بر خفته واقف و مطلع گشته از جهان و جانمان هزار شدند و از سرجه خیزن آ
 در کنار گشته دل بجان باقی بستند و از این شون کونی و ظلمات مکانی بستند
 پری از صفات تقدیس گشودند و در این فضای وسیع پرواز نمودند تا با بوج اعلی و
 ملکوت اعلی و مقصد صدق عند ملک مقدر عروج نمودند و شرف لغای حال
 اعلی و نعمت لافعی و موهبت عظمی مشرف گشتند پس ای محمودان صهیبا ای الهی
 و سرستان جام جذب و موهبت رحمانی از جمیع شون و فنون و ظهور و کمون و منقضا
 جنون چشم پوشید و از راحت و نعمت و عزت و ثروت و بزرگواری انجها
 قانی بگذرید و بهمت را با قیاس انوار رحمانی و استفاضه موهبت ملکوت صدق
 بکارید و اگر بلا یای عظیمه و رزایای شدید رخ دهد و جمیع من فی الوجود بر او
 و جای بر شما قیام نمایند محزون شوید و مغوم نگردید جزع و فرغ نمایند
 بشارت عظیمه از فرم مطهر در الواح البیته وارد و فرود جا بخش در کتب صمدانیه نازل
 و مضمون آن کلام مبارک این است که بلا یای که بر احبای الهی وارد و صدمات و
 اذیات و مصیباتی که بر عاشقان جمال رحمانی نازل میشود حکمش این است که چون
 این نفوس مقدسه بنزد فروع و اوراق سدره مبارک که البیته بستند لهذا آنچه بر
 اصل شجره مبارک البیته وارد است بر فروع و اوراقش آن نیز نازل میشود حال چون
 عظیم بلا یای و محن و الالم و آشدن ساعب سخن سلسله اغلال را سخن نشسته در سبیل جالس

حمل فرمود و کمال سرور و جود و تمام روح و روحان با نام مبارک که او سخن و زنده آن کند بر من
 شما نیز ای احبابی الهی بربک بقدر لیاقت استعداد خویش از این مویبت عظمی بهره
 ببرید و از این رحمت کبری صبی با بیکری برخوردار شوید چون بحقیقت ملاحظه فرمایید چه فیاض
 این فضل و چه احسانی البر از این احسان که در سبیل رحمن در بلا یا شریک جمال
 قدم با شیبید و بجزیم عظیم گردید بشری بلخاصین و اگر از غوام الهیه و همان
 معنوی الهی که بعد از خروج این ارواح ملکوتی و جبروت اعلی مقدر شده بود
 بشام جانان رسد البته بربک در فرما بنگاه در سبیل مجیه الله بحال شوق و
 اشتیاق بستانند و اگر تفحات معطره انجان الهی بشام روحانیا از معطر نمود
 و قلوب مبارکشان را از اوارنا طعمه اراق ای می نور نیکر و برگز این بلای می شدید
 و مصائب کلیه را تحمل میفرمودند پس بدانید که شام جان بخش جهان الهی است
 که شام اولیای الطهره معطر نموده و ارواح مقدسشان را بشیر کرده که با بخلاوت شدید
 از دست و نعمت اهل عالم را تحمل نمایند و اگر مواهب غوام الهیه و اهرار ملکوت
 باقیه در این عالم فانی و جهان ترالی مشهور و واضح نیست حامی محبت و وسیله
 شک و شبه نیست زیرا این واضح و مشهور بلکه بدعی است که هر استعداد او
 لیاقتی و قوی و کمالی که هر شئی در مرتبه از مرتبه تحصیل و کتاب بنام در مرتبه
 مافوق آن رتبه چون سعوت شود ظاهر گردد و مواهب ملکوتی در رتبه اول که

مادون این مرتبه است در این مرتبه مافوق ظاهر و آشکار شود و بسیاری از ماضی کمال
 مکتب در عالم مادون ظهورش در عالم مافوق است زیرا آن عالم مادون استعداد
 وسعت ظهور انموهایب را ندارد مثلا استعداد و مواهبی را که جماد در عالم جاوید حاصل
 نماید در عالم جماد مشهود نگردد بلکه چون از عالم جماد به عالم نباتات انتقال نماید انموهایب
 مواهب و رخ بگشاید و چون نباتات استعداد حصول جسم حساسی در عالم نباتات حاصل
 نماید صین انتقال به عالم حیوان این کمال ظاهر شود و چون انسان در عالم رحم قوه باصره
 قوه سامعه و قوه شامه و قوای سائره و احساسات بشریه و کمالات انسانی را
 الکتاب نماید در عالم رحم سعته و کنجایش ظهور این مواهب موجوده بلکه غیر ممکن و محال
 که بصیر عیان شود و جمع نمایان گردد لیکن چون از سنگنای رحم مادر این عالم وسیع
 منور انتقال نماید آن چشمش روشن و بینا گردد و گوشش شنوا شود و لسانش کلام
 گردد و کمالاتش واضح و عیان گردد و یقین داند بلکه مشهود بیند که این مواهب
 جمیع در عالم ظلمانی رحم الکتاب و تحصیل نموده بود و لیکن آن عالم سعته و کنجایش
 ظهور این سرار را ندانست بلکه خود مولود نیز تمامه از این مواهب بیخبر بود و
 اگر چنانچه جبرئیل بر او نازل میشد و خبر میداد که چنین فضل و عنایتی بتو در این محل
 تنگ و تاریک احسان شده قبول نمی نمود بلکه تکذیب میکرد و حال همچنین
 فضل مواهبی و الطاف و رعایتی که بنفوس مقدسه در این عالم عنایت شده



و اما آنچه در این کتاب است هرگز از یاد نبرد که چون امور عالم را در نظر
 نماید انوار است که هر یکی از آنها در آن است و آن است عظمی جمال و عظیم
 این بواجب مرسوم بود و در پیش نهاد از انتقال عیان و ظاهر کرد و در
 هر دو است و قائلش نموسن محمد زید از کتاب ساله معلوم و مشهور کرد و در

سوال است

ای بنده الهی در آنچه غیر از این مرسوم نموده بودید ملاحظه کردید و در جواب
 مرسوم میشود اصلها با این عبارت است که هر یک عفت عظمی است در خصوص
 مرسوم و خصوصاً بیچاره چنین است که اگر در باب جمال ابداع جمال برایشان
 بگذرد باید نظر بر این است که عفت مقصد این است که تزیین و تقدیر
 از عظمی خاص اصلها است و در مقام تزیین باید در جمال تزیین و تقدیر
 عفت و عصمت است و حجاب و حیا مشهور اتفاق کردند تا آنکه بر پاک و طهارت
 و کمال است عفت ایشان شهادت دهند زیرا در این عصمت عظمی از صلوات
 بر اسال عبادت و در این معرفت است و البها علیک من عبد البها

سوال است

محمد بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و کشف اسباب و ازاله القاصد
 و کشف اسرار و کشف اسرار و کشف اسرار و کشف اسرار



الوان فيمنه وسيد وطيب صند و اجبرت ورت و البنت برامحل المرقا
 وسائل فيض الايمان و اعطرت الافاق بنجات قدس العائنه على الجهات
 والنجمة والبهاء والنسار والصلوة على اصحاب الرحمة والسفائق الراضية
 التي نبتت من ذلك الفينيل العظيم وسئل الاله انهم كما لبحر النسيم المتد
 المروج الكرم والسيار المرتفع الى الارجح الرفيع المسمى لك الحمد ما اوردت
 ما جنتك الراضية في قطب الاسمان في الشجرة المباركة التي لا شرفية ولا عربة
 وتسرى وتلطف التبت حتى يسها الى الملا الاعلى وذلك تفسيرا
 النورانية من المدي وقالوا اننا سنا من جانب الطور بارا المسمى المسمى
 يوم السبها واجهها حتى يجر ك الاكوان فيرا ارباب اضرم ما جنتك في
 القلوب والروح معركتك في النفوس و شرح ما يات في حيد
 الصدور و احيى من القبور و تبا اصحاب العزور و تم السرور والحمود و ان
 الماء الطهور و ادر كما سنا زاجها ك افور في محفل التجلى والظهور انك انت
 المعطي الباقول العفور و انك انت الرحمن الرحيم اى جابى الى
 صبا در حالي سرشار است و بزم ميثاق المي بر الوان صبح حوسنا
 سيد و نسيم عنایت سوزد و فرود الطاف از كوت غيب برسد
 سار و حالي خيره در قطب كمشن زده و باد صبا از سبای رحالی شام

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

Missing Page

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

Missing Page

استنان و حال امی و حق لا خیار الا انما محمد مصفا کبری و مود و بلا مای سبزی
 و می بار و انفس راحت بر خاورد و او اواره کورد با موان گشت و سر کون فلا
 و سبجان شد و حیرت کبری را سر عشتا بدید نمود و در بحر و انوار را املق
 عزت و استعدا انان و شاد روز دینت بند بخت بر بود و ما در صورت
 رحلت با این جهان راه خانیست بخشد و بسنومات جنات بار اید و جهان
 با ساید و براغ و جدال از میان بر خیزد و سبقت و سنان بدل بروج در بحان
 و جنگ عدوان منقلب است و امان بر می میدان پیش و فخر تبدیل بعشرت و عشر
 کرده و ساخت رزم خور بر زخم شکست خورده جنگ ناک کرده و حرم و ضرب
 مشا و حرب مغرور قابل و امر نمود و سلج غمونی در قطب عالم بعد بر افرازد و بیاه حرب
 و وال ازین ابداره پس با ابدای المی ایندخت امید از جهیارت است اما
 لشد و مشو و نامش پروازند و هر اطمینان است سیم بار و در عرفی و بعد
 کرده و جو با مان و تنوی چون بست برین بروج دین و این رحمان نمایند ابد
 از رده کردند و انسر دوش و بر رده نشینند و خود جای بیشتر بنید و وفا بیشتر
 نمایند و بجز بلا و عذابت زیادتر کنند و نام عطا بیشتر بخشد و این است
 روح و کل عالم و این است نور ابد و در طلب عالم و ما عدا می این لایمی
 بعد و در عتبت العالمین ای جای المی و آقا حضرت از انی ضمت نمایند

و در خشنده فرصت غنیمت شمرید و مانند سرور روان در این جو یار نشو و نما نماید
 سر برافرازید و تمنع من شمیم عزرا بخیزد و ما بعد العشیة من عزرا بخیزد و الحمد لله اعظم
 شهر یاری حلیم و سلیم و بردبار است و مهربان و بخوار و داد پرور است و عدل است
 کسری بکراته این نعمت کمال صدق و استقامت بدعای بقای بی همیم تا جداری و
 دوام سر بر خیر یاری بر دازید و در معموریت و آبادی و مدنیت و تحصیل معرفت و
 تزیید تجارت و ترقی زراعت و تحسین صناعت و تزیینات عصریه از هر قبیل
 کوشش نماید ایران بعون غایت حضرت یزدان در ظل سلطنت این جهاندار
 ان شاء الله دارالآمان گردد و مرکز ترقی بی پایان ای احبابی المی المنتهیه که
 علم بسین عهد و پیمان انا فانا بنذر گشته و درش غل و غش معکوس و منکوس گشته
 چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول افتاده که مانند قبر مطهور شده و مانند خاشاک کور
 در زاویه کور خزیده و از این سوراخ گاه گاهی بشاید و حوش فریادی بر آید
 سبحان الله ظلمت چگونه مقامت نور سیر نماید و حال سحر چگونه مناسبت شبان سحر
 بنماید و اذامی تلفت مامم بوفکون افسوس که خود را با فسانه افسون نمودند
 و بهوسیله نفس کردند عزت آید به افرادی سخت بشریه نمودند و بزرگواری جهانرا
 قربان نفس آماره نمودند و اما اخیرا کم پیوف ترون المجرانین فی خسران سحر
 رب و رجائی سید اجابت علی التوبت علی یشافک العظیم و الاستغاثت

ارکان السیفین **ع** کلوا العسل علی امرئ عمرانی کنا کرب المیزب **ع** حتی یخونوا اعلام الهدی **ع** و سلخ
المذراة علی **ع** و یسایج الحکا الکبری **ع** و نجوم الهدی فی أفق العسل **ع** آکبات

فصل فی القدر الفدری

ای شایع الی ترافاق **ع** جاب شکین فلم خطا و سیر است **ع** و حجر مارا بیره
رب قدر شب **ع** روز در عهد و قیر است **ع** و فی الحقیقه الماری در عالم وجود کند
که ابد الی ابد چون نور سیر است **ع** زیرا خطوطش آینه آیات و معانی حضرت
حکمت گریست **ع** و در دل جان جوهرش آرد که اینجند نیز جوهرش نویسی در
این شمار بر مشغول گردد **ع** اینجند در جواب که در جاب **ع** خط بجهت بیان
معانیست **ع** در معانی بجهت ظهور خطوط در شکسته و تسلیس و کونی در کجالی
و اگر خاج اینجند همین خطوط بر دازد و چگونه بر دوز براندازد و بر سر و کتالی
بکار د **ع** و با شرق و غرب مجاور و نماید **ع** و در جمیع افان النس بجهت آینه بر دوز
و حجات شبهاست بسوزد **ع** اگر چون سما بر روز سطر می بکار د **ع** و با کتالی
بهر زمانه **ع** و اساعی تغیر کند **ع** بلکه ترتیب گن شود **ع** و تمیق نیزین خطوط
منصور **ع** اما بشا گویم که چا سخانه هیا کن **ع** و کارخانه موجود است و شهود فنا
شاید از عهد بر آید **ع** و هر روز این محروقات بکار د **ع** و من نیز از دست نیام

و بخطوط پر دارم • اما الان خطای بعد باید مابین قلم باشد تا کلمات خوانده شود
 و معانی مفهوم گردد • چه که این قلم باید در جمیع نقاط عالم بحرب برآورد • از جنسی
 موقده الهیه برافروزد • و از جنسی نفحات قدس ششگر و اندر در قلبی خوان نسیم
 بگذرد • در کشوری دانشوری تربیت نماید • در دیگری لؤلؤ پرورد • و در شهری
 میناه عذبه روح بخشا جاری نماید • کجاست نگار از بس منزل هدایت کبری بدست
 نماید • تشنگان را بسبیل نقاد لالت کند • در میان از ادراک اعظم نماید • و
 عیلا نرا دازوی اکبر بخشاید • باری صد هزار شاعلی عظیمه را انجام دهد •
 با وجود این خوشنویسی ممکن • و خطاطی منصور • لا والله • انصافی باید •
 در میان جناب میرزا فاضل شد • و ما نیز معدود کردیم • مع تمنی

هو الالهی

ای ناظر بملکوت الهی • در ایامیکه حال قدم و اسم اعظم بانوار اشراق افق عراق را
 منور فرمودند • جمیع رؤسای امم از علما و فضلا و ائمه و کبریا در ساحت اقدس حاضر
 شدند • و شفاها سوالات مشکله از مسائل معضله نمودند • فوراً از قلم مطهر بایض
 بیان و اتم بیان جواب میشدند • و در نهایت قاعقت و اذعان اعتراف
 باحاطه حرمین بر جوع می نمودند • از بهر فی ارفنون عادیه و مشکله سوال میکردند و
 از قلم شریف ابوضح غبارت حل صحبت میفرمودند • مثلا عالم نورانی مسئله

بسیار مشکل بود که سوال مجبورانه آید می شنیدند و عالم انجمنی سید از
 سوال مضامین کمال سوال میکرد و بجا آن قانع میشد و تحریری فرمائی جا
 میشد و آنچه شکارین سال در نظر داشتند تلاش را التماس نمود و چون زمین
 در نزول ما از لال قاعیت فاسل میکرد و همچنین عارف و حکمی و ریاضی و علم
 و هندسین ادیب شاعر صنی علیای ضرایح و این قضیه مسلم در نزد عموم معلوم
 بود و الی الان هیچ طوائف آن را منفر و منفرد و جمیع کمالات بنیاد جمال
 قدیم مفرد و عن قدرت و احاطه علمی در این علم ملاحظه نما و چون تطبیق
 بظواهر ظهور در سابق زمانی عظمت انظوره مشهور و معلوم کرده و جمال محمدی در
 الوجود الهی و افض سرار ماکان و مایکون بعین کردگار بود و اولی بظواهر
 بخش قرآن در جواب معترضین و ما اوتیت من العلم الا قليلا میسر بودند و
 همچنین لا اعلم النیب ساخر که خدا جواب عنایت میکردند چون مراد
 تناسیر قوم شود حقیقت حال معلوم و واضح گردد و ملاحظه فرمائید این جواب مختصر
 بخش قرآن همچنین احاطه و علم و قدرت و عظمت علم را در این ظهور علم
 اقوم که در ایران عراق و سسططیه و ادرنه و در بدایت این سخن اعظم که ملاحظه
 میفرمودند ملاحظه نما جمیع طوائف قبائل و علماء و فضلا و امرار و وزراء که اس
 اقدس فلان شدند امرار و اعزاز بر عظمت و اقتدار و علو مقام مظهر ظهور و جمال قیوم

نمودند و در سواالات خویش با قرار و اعتراف خود احوال بفرمودند و آن سلسله ظهور
 کینوت غیب را بر خویش آسان نمودند. اما در عظمت و رحمانه و قدرت و قوت بر
 و جلال و جمال ربانی ابد استند و چنانچه در تصانیف علماء و فضیله ای
 و شیعیه و فضیله ای اصل انجیل نبی علماء و در همین طایفه بر و نشان که تنصیب بر
 هستند که کور و سنه است. حال علمای مخالفین درین شایسته داده اند و
 قرآن عربان که که محترم ترین آیین از زمان بودند و اذ آن روک ان تجد و ک اللہ
 اذ الذی بعث انہ رسولاً مبکرم و این کلمه اعتراض را بجهت زیان میراند
 کسر است و فهم و فهم و قطع و ابرو قوم معترضین و آنکه نسبت به العالمین حال در
 که ظهور باین عظمت که آیات امیر عالم وجود را اعطای نموده است و السن قبل
 و معرض بنایش اطلاق و اقدار و بزرگواریش در نزد عموم ظل شرق و غرب است
 بعضی از بیفکران در صدور و نوشتن بر بعضی از کلمات مبارکش افسانند و خود را
 رسوای عالم بودند و چه که آن تفسیر حدیث از جمال مبارک است بگو تفسیر و حدیث
 بر و از امام است علیه السلام این عارف بچنان نموده است حدیث از امام
 و تفسیر و شرح حدیث از جمال سین از قلت تفسیر سو این عظیمی واقع شده است
 در در امام نوشته است سبحان الله عارفان زمان چنان کشف عظمی
 نموده اند و چشم بصیرت باز کرده اند که قول الله معصوم را از خود اند که نظام عالمی

پسندیدند و هر که از این مصلحت حکمت الهی حضرت امام در این نشانی آید و در
 معانی حدیث خود از این عارف کمال استغناء میفرمودند و امیدند که باری کل
 عبرت است و دایم خدگمان بوده اند که اوج عقاب گیرند و شاید تصور نمودند
 که عارفان اسلامان خودمانند و قطرات عبادت بجز عظمی هستند و خدایان
 بعد از آن سزاوار اوقات او را رزق کنند قسم امان ایضا عرض تمام در این
 حال و بیان از قدر و منزلت و قصد آن از بدین گویا بود که خدایا بپوشد خورشید
 سیات صیانت حکما کند که چون سلطان محمد عثمانی سلطانیه را محاصره نمود
 شخصی از دروازه بر شخصی از علمای سنجی لشکر وارد شدند تا ملاحظه نمود که انعام چون
 پنج شوق مشغول سوال است و ال نواد که چه مشغولی گفت مشغول بود نوشتن بر حضرت
 رسول و بر قرآن انوزیر مقیم سفیر شده از شدت حدت عیانچه بر گوش انعام
 زد که در خبر شدی و تکیه عظمیستین شخص در مجاز و بی شرب بود لازم بود که در بیوی
 حال که انعام عظمیستین است در اید سلطانیه موج میریزد و بانگت گوش بوش
 گوش مشرق و غرب را بر کرده و انوار غرضت چشم عالم را خیره نموده مشغول در
 نوشتن شده ای بر خیزد رمانی کعبه در دود بویید و در می بجهت خرم درون توش
 یا بیایه فراری تخری نماید که آن کاک شمس معنی شد و آنک سراج
 شیر گشت تا باره در قبول جزیه داریم عفا شکار کس نشود دام بارین

بالذکر بیخلاف میزد و میرسد **●** حال آنست که جمال قدیم در افاق امکان نرسیده
 و انوار بزرگوارش مشارق مغارب انکار از اخطا نموده **●** و امواج بحر باقی
 روی زمین اعتراف کرده **●** این چاره در فکر بردوشن افاده و ارفضای انفاق
 در بر نفس امام بزرگوار نوشته است **●** تا آنکه مبارک که خصم کرم غمی و هم لایسترون
 ظاهر و محقق کرده **●** چون عبارت را بسیار بیایم لایق ندیم که خود تعریف کن
 کنیم **●** لهذا بعضی از اجاب نوشته اند یکی از اجابها ارسال شد بجناب
 همان نشان برسد **●** و اگر ممکن باشد بعضی از مریدان عارف نشان دهند
 و آنچه و آنهاست که عارف حقیق عارف است **●**

هوالت

ای لایق بذكر الملی **●** صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نمود خاشاکان برایشان شدند
 که ایوای و ای **●** بار اجمال و میدان عالم **●** و که بازار در شکست **●** بیچاره ای
 کرد **●** که هر آب و سیر بر هم خورد **●** یکی گفت این صبح کاویت **●** دیگر گفت
 که کب آن **●** بر می گفتند که فجر شایسته **●** و وقوع **●** که کوی لامع از پس زاده **●**
 و بعضی گفتند که شعاع کوره **●** و کجاست که وقت غنجان **●** انش شایسته **●** و چون
 افات نور دیده **●** بز و ایای طنون **●** و در خمهای او نام کون **●** خردید **●** که این شب
 زرد **●** الملت است **●** شعاع و لغزوز **●** که انش و کشور **●** که آن پر و جاک **●** که

آن گوی آتشین که آن روی زمین • چون آن نیز تابان در وسط آسمان در نقطه
 معدل النهار غیر بر افراخت • بویست سلطنت بر افراخت • که ای ای بیابان • و این خاکش
 بر تو اشراق است • و بجلی نیز افاق • لعله ظهور است • و شعاع بر نور چشم شافان
 و شام عشاقان معطر • نجات عاقلان است • و نبات با من شراب کبر • نیز صورت
 و نور گلشن سرور • بعضی عنایت است • و لایم اشارت • درشت نبات است
 و درشت خسران • و بنا و آخرت • خوف نضج کل ذرات عمل خلاست • و بیم بدل کل
 زرقیه عمارت است • و هر کس در سری اشاس کجاری • و نامم بکجاری • و لکن هدایت
 شدیدا است • و ظهور و نفع علی التمام • و ذلک ریح غیر بقید است • سرور و جهور
 و شرف و شور • اصحاب بین در فلک این است • و اصحاب شمال در شر و وبال
 ان الذبذبات فی غیر است • و ان النجار عقی عمر • شمس المی در شمس است • و این
 در حالی کاستن • کلاسه این روغاب • بطریق بیوت از ایدار نمود • و غده یوشان را
 شمشاد کرد • و حال هنوز منتظر آن بود • و سخن زبیر و لو • و غیره می جویند
 بجز ای ای ای ای ای • شمس درین بین برین • و بیخ آتشین این درم • بطور عدالت و بیخ
 و در حال این خبر • و بدل لایم عدالت • و تحت لایم عدالت • و بیخ المی
 و لایم عدالت • و لایم عدالت • و لایم عدالت • و لایم عدالت • و لایم عدالت
 و لایم عدالت • و لایم عدالت • و لایم عدالت • و لایم عدالت • و لایم عدالت

وسلك بالملك الملوك سالكت من اس • جمع من كوشيد • كود زلال • جمع مراتب
 بين جمع • بيك كبره بران باسيد • وبالاستناء • يكاز خيرو بيان • نظر بقصود تجايد •
 انخير ظهروم مكروديد • ونظرم امور كوشيد • ودر زني • جمع مشنون بدل • بهود تما
 ولى شاه جمع انجوا سبب انجمن باران پرده براندازد چون محمد و پيمان محمود و مصون
 كردد • والاحى على الوبال • حى على الضلال • حى على هسة الامال • حى على الياس •
 حى على الضلال • حى على عذاب شديد الحال • والسا عليك • حى على حى

هو الاشنة

با من سعى بفضل الحى • افاض الله عليك سحاب الفضل والعتاب • وكنت بك من
 احسن المحججين العطاء • وانك تجود من اللها الاعلى • سبحان من كلف القناع وكفى
 سبحان من اشرف الارض وامنات السماء • سبحان من انشا خلق الجود
 وامى الولى • سبحان من حصر الخلق ونشر الورى • سبحان من سد الحصر
 ووضع الميزان • وحاسب من فى الوجود فى يوم القاطة الكبرى • سبحان
 من اجار المهندسين جوار موهبة العظمى • سبحان من ادخل الوجدان فى الجنة
 الماوى • سبحان من كل المحججين فى الرضى • سبحان من اورد الوعد
 على مشاهل الشان • سبحان من اذان المراتب من صلبه العوايد والعسلار والى
 سبحان من اخلا الشافين فى الحديقة النورانية • سبحان من هدب المشير



في حرم البشارة سبحان من انطق السماء فينبأ بالبشارة سبحان من انطق
 الكون في محافل الهدى سبحان من سطر المع والشرق من المراكز الاعلى
 سبحان من افاض غمام رحمة على الشرى سبحان من ربى الوجود برزق
 الروعانيين اصل العالين من يكون اداى سبحان من حوى الوجود في حجابات
 اصل السجود في القبة الاولى سبحان من نور الارباب واطار الانهار و
 عطر الافاق وعمم الاشراف وخير الاصداف وتفتح روح الحيوان في سبيل الاسحاق
 بحب وفاق وربى الوجود فيض الوجود وان اليه المساق والهدى القلوب
 وشيد البنيان المصوم برزق جدي من قوة البساق وجعل الثابتين حرم
 بالانام والسنين الفضل سواهم واقام على التزلزل من قايمة الامان سبحان
 من غاب في تعاب الجلال وتجب كلال النياب في هوية ملكوت القابضين
 الاشراف سبحان من اقام فيض سرورته في اسرار وجوده ملكوته ودام
 اشراقه واستدام سطوع انواره من افق النبى على مل لوفاق من عزم

عبر الالهى

اى مستدى سباحى حياشالى چند که در او پيشان خرمه بود و
 خاست خاست باستان طيبه در بر سرادج حاف کامى درنت نوار محمود
 خاينى که گشته کنار سرانند غروب آفتاب اراقي سبحان غيبته

و سری می سپارند و جوانان خواهند و میدانان گرفتارند و بعضی جزو از اینها
 موانعند و نشات کذب اقصاء خواهند که نیز عظم مضر عالم بود و شمس قدم بیفاید
 و مظم چه که یوم طلوعش رومی از زکی ممتاز و زشت از دنیا معلوم و واضح و بدید
 جمعی را رسوا نمود و خبر بر او آواره تبارکی سوراخ کرد و سارقان بجایه را در سخت
 فصاحت انداخت و بدروبان آواره را ساکن حجاب و پرده کرد و نام حرار
 اجسام را میگذاخت و شعاع انوارش دیده را خیره میساخت و سورت پر نور
 رخسار را میسوخت و عدت شدت اشک بر بار بریان میبود از هر دری حل
 و از دیوار هر فاسق تا بالا میرفت و نجس بدوم را مرغی میداشت و خیال
 بیخ مقبول را میگذاخت و کیا سهای سپیده را خشک میبود و آشنجاری ریخته را
 افسرده و پر زده میکرد و برابر او اشترار میزد و غایت بسدول میداشت
 و کلیه کینه کار و پر هیز کار میزد و دار و شش میزد بود و بر فرق کامل و ناقص و
 عالم و جاهل میزد و پر تو شمار بود و بر گلشن گلشن تجلی میکرد و حسن با بد را
 میزار شد و از ذکرش و حبش در کنار شد و غایت حمد و وح است و مازکی
 مقبول زیرا که از عیبهاست و پرده و توب و خاشاک با هو شاق را
 مجال میدان دهد و سارقان کافران از غایت نجات بدو بین در
 رسوا کند و فاعلان و مردود را از غایت راحت کرد و تمام گلشن را

و بارهای خشک بسیار خوش خواب را بشارد و مزه صفت کرد و برده داری
 ماهر و این کند و بسیاری انسان مروان رزم را میدان مجوم یعنی روید و
 منو این مظلوم را فرصت قرار دهد و سازد و اسطه الفت عاشق معشوق است
 و سازد صد هزار محبوب و دوایب و ضرب طبل حسرات را عشق و شور است
 و چون شیاطین را میدان برود و ظهور خیل نجاب و این او را در دست
 حصول علم و ارزاق است و سیاه دیده را او سیاه و حصول بصیرت و سکاره
 شب زنده داران اوقات شایعات است و خیل و تعب و انس از آثار حسین
 و السموات مرغ عین باشد و نغمه و آواز است و باره پرستان را محفل
 انس و ساز و نواز باری این سخنانی بوده است آقا جاناتا کیستند و
 ظلمت شده و مجله بر جهات دیگرند اندک جهات و مستی طلسان نیز از فیض
 اعظم است اگر حرارت تابش و حمایت پرورشش نیست نبود زیر وی موجود
 حتی آنجا شش صدوم باری از روی فراح اینکلی است بر قوم شد آبا کیوش صحبت
 استقام فرمایند و الباع عدیک عطیر شام الورد المود و شملک و اتم شملک سلیک
 بالسخات التي صحبت من ریاض العنایة فی ذال العید الکریم

هوالمع

ایسم الله اليوم میران کل شیء و مناسبتی ایده عهد و بیان رب محمد است